

نگارش ۳

یونسیه. جلسه ۱۶

آقای منصور براهیمی. ۵ مرداد ۱۴۰۰

1. در همه‌ی راه‌های زندگی به بن‌بست رسیده‌اید. از همه چیز دلزده‌اید. از مردم، از کشور خود، از نظام سیاسی، از خانواده و حتی از خودتان. تنها راهی که برایتان باقی‌مانده فرار است.
2. آیا می‌توان از هر چه دارایی، مناسبات، ارتباطات، گذشته و حتی از هویت گندی که مثل لجنی لزج به آدمی می‌چسبد، خلاص شد؟ چرا نشود؟
3. تصمیم می‌گیرید از طریق دریا و به طور کاملاً ناشناس به آفریقای جنوبی بروید. این کشور آفریقایی هم فضای اروپایی و آزاد دارد و هم احتمالاً مهاجران ایرانی را در آن جا نمی‌توان دید یا چندان زیاد نیستند، و هم بهترین امکان برای ناشناس زیستن است.
4. با هزار مشکل و هزینه‌ای بسیار سنگین می‌توانید گذرنامه‌ای جعلی اما معتبر فراهم کنید و در بندرعباس بر یک کشتی خارجی سوار شوید. وقتی کشتی به حرکت درمی‌آید، ناگهان سبک می‌شوید. تمام آن بارهای سنگین، خطورات و خاطرات، روابط خانوادگی و اجتماعی، و همه‌ی آن شکست‌ها همزمان با دور و محو شدن بندر عباس دور و محو می‌شود.
5. پس از سال‌ها، لبخند بر لبان شما می‌نشیند. همه‌ی این مسافران خارجی برای شما دلچسب و دلنشین‌اند. با آن که به زبان مشترکی سخن نمی‌گویید اما صمیمیت غربی بین شما برقرار می‌شود. با زبان اشاره، با لبخند، با دست روی سینه گذاشتن و ادای احترام و خلاصه با هر رفتاری که خوشی، سرمستی و سبکباری از آن می‌بارد، ارتباط برقرار می‌کنید. چقدر این زندگی جدید لذت‌بخش و سبکبار است.
6. وقتی وارد اقیانوس هند می‌شوید، دیگر خیالتان از هر نظر راحت می‌شود. هیچ قانونی، هیچ گذشته‌ای و هیچ مناسبات سرکوبگرانه‌ای نمی‌تواند شما را به دام اندازد. اکنون واقعاً و با تمام وجود می‌توانید در زمان حال زیست کنید. پیش از این مسائل و مشکلاتتان به حدی سنگین بود که هیچ گاه به یاد ندارید زمان حال را این طور با تمام وجود و با لذت تجربه کرده باشید. احساس می‌کنید برای اولین بار است که زندگی را به تمام معنی زندگی می‌کنید.
7. نزدیک خلیج عدن اطلاع می‌دهند که اگر منطقه‌ای خطرناک که همیشه متلاطم است، غیرقابل عبور تشخیص داده شود، ناچارند چند روزی متوقف بمانند. وقتی به خلیج نزدیک می‌شوید درمی‌یابید که کشتی‌های بسیاری به دلیل موج‌های کوه‌پیکری که در این ایام منطقه‌ای از خلیج را می‌پوشاند در دهانه‌ی خلیج متوقف مانده‌اند. تعجب می‌کنید. مگر ممکن است با این همه رشد تکنولوژی کشتی‌های امروزی نتواند از جایی بگذرد؟ به شما اطلاع می‌دهند که فقط کشتی‌های اقیانوس‌پیما و کشتی‌های بسیار سنگین نظامی، مثل ناو هواپیمابر، امکان عبور دارند، آن هم با پذیرش خطر. کشتی مسافربری شما قطعاً به دو نیم یا حتی به چند تکه بدل خواهد شد و هیچ کس در آن زنده نمی‌ماند.
8. دوباره جهنم شما آغاز می‌شود. این توقف شما را به درون، به گذشته، به خاطرات و خطورات و خلاصه به همه‌ی آن چه از آن می‌گریختید بازمی‌گرداند. دائم به خود القا می‌کنید که از ایران به قدر کافی دور شده‌اید و این چیزها دیگر به شما مربوط نمی‌شود. از همه بدتر آن که این توقف طولانی، افسر پلیس کشتی را به

تکاپو انداخته و او به مدارک شما مشکوک شده است. دائم به شما مراجعه می‌کند و از گذشته و تحصیلات و کار و چه و چه می‌پرسد. آخرین بار به شما زل می‌زند و می‌پرسد تو که هستی؟ این پرسش مثل کوهی بر سر شما آوار می‌شود. نکند گذشته دارد شما را شکار می‌کند!؟

9. سرانجام اطلاع می‌دهند که تلاطم فرو نشسته و امکان حرکت فراهم شده است، اما نگاه‌های سنگین و مشکوک پلیس هر لحظه آزاردهنده‌تر می‌شود. دریا آرام است و همین امر به پلیس فرصت بیشتری برای کنکاش می‌دهد. به میانه‌ی منطقه‌ی خطرناک که می‌رسید، ناگهان دریا متلاطم می‌شود. آن قدر این آشوب آبی سنگین است که وحشت سر تا پای شما را فرا می‌گیرد. نه فقط شما، بلکه تمام اهل کشتی احساس می‌کنند که دیگر به زندگی باز نمی‌گردند. دنبال فرصتی می‌گردید که خود را به دریا بیندازید و از شر پلیسی که حتی در این موقعیت بحرانی شما را رها نمی‌کند خلاص شوید. اگر قرار است مرگ به سراغ شما بیاید، فرق نمی‌کند که در این کشتی بمیرید یا در دل دریای طوفانی. پلیس مشکوک‌تر از سابق شما را تعقیب می‌کند. در اولین فرصت خود را به دریا می‌اندازید و تلاش می‌کنید که خود را روی موج‌های کوه‌پیکر حفظ کنید.

10. آیا شما در حال غرق شدن‌اید یا دریا آرام گرفته است؟ نه غرقی درکار نیست، دریا چنان آرام گرفته که گویی فقط شما را طلب می‌کرد. حالا که در دریای آرام با تلاش کمتر می‌توانید خود را روی آب نگاه دارید پلیس و ناخدا و برخی خدمه‌ی کشتی را می‌بینید که با شگفتی به دریای آرام نگاه می‌کنند و با دوربین دوچشم شما را می‌جویند تا نجاتتان دهند. کافی است دستتان را تکان دهید تا شما را ببینند. نه این کار را نمی‌کنید. به قدر کافی خسته‌اید. اگر دریا شما را می‌طلبد، بگذار آرام بگیرد و شما را بلعد. دیگر هیچ چیز برای شما مهم نیست.

11. ناگهان گردابی در اطراف شما شکل می‌گیرد و شما را به درون خود می‌کشد. تا بیایید بجنید همه جا تاریک می‌شود. سقوط، سقوط و سقوط. انگار از یک ساختمان چند طبقه لیز می‌خورید و به پایین می‌لغزید.

12. نه ... این جای تاریک و لزج به دریا نمی‌ماند. چیزی و احتمالاً هیولایی شما را بلعیده است. پس چرا می‌توانید نفس بکشید. چرا احساس خفگی نمی‌کنید. با آن که همه‌ی این محیط لزج اجازه نمی‌دهد تکیه‌گاهی داشته باشید و دائم به این سو و آن سو می‌غلطید، اما زنده‌اید و می‌توانید بیندیشید و برای نجات خود کاری بکنید. سرانجام پایتان در شکافی گوهی گیر می‌کند و استقرار پیدا می‌کنید. حالا تکان‌ها مثل گهواره‌ای است که گویا می‌خواهد شما را خواب کند. آرام تکیه می‌دهید و به خود می‌آیید. الآن واقعاً در زمان حال زندگی می‌کنید. تمام آن بارهای سنگین مثل توهمی پوچ و توخالی می‌ترکد و از بین می‌رود. اما شما نفس می‌کشید و زندگی در زمان حال را به معنای واقعی تجربه می‌کنید. چه راحت انبوهی پرده‌های پندار و وهم به یک آن از برابر دیدگان و تجربه‌ی شما گسست و پاره شد و کنار رفت. حالا شما کلامی را می‌شنوید که پیش از این کمتر به گوش شما می‌رسید.

13. صوت قرآن کریم. سوره‌ی الانبیاء. تا آیه‌ی 87: وَ دَا النَّوْنِ اِذْ دَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَّا اِلهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ ...

14. خاطرات، یا زندگینامه‌ی خود را از شکم وال تا زمان حال بنویسید. این زندگینامه به افعال زمان حال نوشته می‌شود و چنان است که گویی همه چیز هم‌اکنون و همین‌جا وقوع می‌یابد.

برای آینده:

1. حقیقت یا تأویل قصه‌ی حضرت یونس (ع) در زندگی شما چیست و چگونه می‌توانید ما را در آن مشارکت دهید؟
2. آیا حقیقت یا تأویل این قصه در زندگی یکی از نزدیکان یا دوستان شما روی داده؟ چگونه آن را به یک تمرین تبدیل می‌کنید تا تجربه‌ی وجودی او را به اندوخته‌ی وجودی ما بدل کنید؟
3. چگونه می‌توان به حقیقت قصه و سرگذشت حضرت یونس (ع) دست یافت؟ چگونه ما را با پیامبر خدا همراه و هم‌تجربه می‌کنید؟
4. آیا می‌توان تجربه‌ی حضرت یونس (ع) را به مراقبه‌ای هر روزه بدل کرد؟ چگونه؟ پیشنهاد عملی شما چیست و ما را چگونه در آن سهیم می‌کنید؟
5. اگر تمرین یونسیه برای شما و از نظر خودتان راهگشا بود، ما را چگونه در گشایش‌های آتی سهیم می‌کنید؟ چگونه تمرینی مکمل طراحی می‌کنید تا گشایش‌ها بیشتر و بیشتر شود؟
6. تمرین یونسیه در دیگر کتاب‌های مقدس چه تجربه‌ای به بار می‌آورد؟ چگونه می‌توان در آن‌ها سهیم شد؟
7. در ادیان غیرابراهیمی چه امکانی سراغ دارید که ما را درگیر تجربه‌ای شبیه به یونس (ع) کند؟ چگونه ما را در این تجربه مشارکت می‌دهید؟
8. از میان آثار مفسران و تأویل‌کنندگان کتب مقدس، کدام تفسیر یا تأویل شما را به تجربه‌ی یونس (ع) نزدیک یا با آن درگیر می‌کند؟ ما را بی‌نصیب نگذارید.
9. آیا فیلم، داستان، یا اثری هنری سراغ دارید که شما را عمیقاً درگیر تجربه‌ی یونسیه کند؟ ما را چگونه در تجربه‌ی خود سهیم می‌کنید؟
10. آیا علم امروز می‌تواند از عهده‌ی توضیح و تبیین این قصه برآید یا آن را در هر حال افسانه‌بافی می‌داند؟ چگونه می‌توان وارد این چالش شد؟ سرانجام علم غلبه می‌کند یا اسطوره؟ ما را از این دیالکتیک بی‌نصیب نگذارید.

برای گسترش و تعمیق تجربه‌ی وجودی ما، و سواد تأویل در ما، چه پیشنهاد‌های جدیدی بر این ده مورد اضافه می‌کنید؟ با ما همراه باشید و اندوخته‌های خود را به اشتراک بگذارید.